

لطایف حکایات که آورده اند...

برای مخاطبان و حتی صاحب‌نظران نیز تا حدی است که بدون توجه به ممیزهایی معنایی و محتوایی آن‌ها، مثلاً قصه‌های موجود در گلستان سعدی را حکایت می‌دانند و آن مجموعه را جزء ادب تعلیمی می‌پندارند؛ در حالی که، نباید نادیده انگاشت که در همین حکایات (گلستان)، نمونه‌هایی از لطیفه و فکاهه نیز وجود دارند که در محدوده ادب غنایی می‌گنجند.

مطالعه منابعی درباره داستان، قصه، طنز و در شکل تخصصی‌تر (حکایت، لطیفه، فکاهه)، ما را متوجه تفاوت‌های ساختاری و محتوایی آن‌ها می‌کند، در این پژوهش می‌خواهیم با تحلیل جدولی این نوشته‌ها، با عنایت به محتوا با موضوع و درون‌مایه آن‌ها، نتیجه یا نتایج پژوهش را در سطوح کمی با کیفی ارائه دهیم.

پیش از آغاز مطلب، مروری گذرا بر مفاهیم زیر لازم به نظر می‌رسد:

طنز چیست؟ قالب‌های نگارشی با محتوای طنز کدام‌اند؟ داستان چیست؟ قالب‌های داستانی کدام‌اند؟ منظور از حکایت چیست؟ درون‌مایه چیست؟

در بخش نتایج به این پرسش‌ها پاسخ داده می‌شود: نمونه‌های موجود «آورده‌اند که...»، در کتب ادبیات فارسی متوسطه با درون‌مایه‌های متفاوت، کدام قالب نگارشی را می‌سازند؟ تفاوت حکایت با غیر حکایت (لطیفه و فکاهه) چیست؟ با توجه به تعریف درون‌مایه، این نوع نوشته‌ها در کدام نوع ادبیات (تعلیمی یا غنایی) می‌گنجند؟

۱. طنز

«طنز» در لغت به معنای مسخره کردن و طعنه زدن و در اصطلاح اثری ادبی است که جنبه‌های بد رفتاری بشری، ضعف‌های اخلاقی و فساد اجتماعی، یا اشتباهات انسان را با شیوه‌ای تمسخرآمیز و اغلب غیرمستقیم بازگو می‌کند. شاعر

چکیده

هدف از تدوین این مقاله، بررسی نکاتی در مورد «آورده‌اند که...» هابی است که در کتاب‌های ادبیات فارسی مقطع متوسطه، معمولاً در پایان برخی دروس یا فصول وجود دارد. سؤال مهم تحقیق این است که آیا بررسی ظرایف و نکات «آورده‌اند که...» ها، می‌تواند ممیزهای معنایی و ساختاری آن‌ها را روشن سازد. در این پژوهش، که با استفاده از روش کتاب‌خانه‌ای انجام شده، محدوده هر یک از «آورده‌اند که...» ها در یکی از انواع قالب‌های نگارشی «حکایت، لطیفه یا فکاهه»، بدون توجه به منبع تعلیمی یا غنایی آن‌ها، مشخص شده است. محدوده‌ای که می‌تواند در حالت تعمیم‌بخشی، مثلاً نمونه‌هایی از کلیله و دمنه (تعلیمی) را با محدوده فکاهه یا لطیفه، در حوزه غنایی قرار دهد. هم‌چنین، در قسمت نتایج، میزان تأثیر و تأثر درون‌مایه در تقسیم‌بندی جهانی محتوای آثار، مشخص شده است که می‌تواند حائز اهمیت باشد.

کلید واژه‌ها:

حکایت، فکاهه، لطیفه، درون‌مایه.

مصطفی رادمرد مقدمه

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی و دبیر دبیرستان‌های قروه

به کار بردن عبارتهایی چون، «حکایت کنند»، «آورده‌اند که...» و «گویند» در شروع اغلب حکایت‌ها، داستان‌ها، فکاهیات و لطایف آثار گذشتگان ادب فارسی در حوزه‌های مختلف تمثیلی، نمادین، عرفانی و... ممکن است ذهن خواننده را به این پرسش‌ها معطوف کند: آیا این نوع نوشته‌ها، قالب نگارشی مستقلی محسوب می‌شوند؟ آیا ساختار زبانی و بیانی آن‌ها شبیه به هم است؟ اهداف و اغراض محتوایی آن‌ها چیست؟ محتواهای آن‌ها چه تفاوت‌های کلی‌ای می‌توانند داشته باشد؟ و... .

دغدغه تفکیک حکایت از غیر حکایت (لطیفه و فکاهه)

یا نویسنده طنزپرداز با هدف اصلاح ناهنجاری‌های اخلاقی و نابه‌سامانی‌های اجتماعی به تمسخر اشخاص با آداب و رسوم و مسائل موجود در جامعه می‌پردازد. طنز گاه جنبه فلسفی دارد و کل جامعه بشری یا حتی دستگاه آفرینش را شامل می‌شود. بیش‌تر آثار طنزآمیز، جنبه سیاسی و اجتماعی دارند و نشان‌دهنده اعتراض طنزپرداز نسبت به اوضاع و احوال حاکم بر جامعه‌اند (داد، ۱۳۸۰: ۲۸۸).

مینای طنز بر شوخی و خنده است اما این خنده شوخی و شادمانی نیست؛ خنده‌ای است تلخ و جدی و دردناک و همراه با سرزنش و سرکوفت و کمابیش زننده و نیش‌دار (همان، ۱۳۸۰: ۴۲۲).

در فرهنگ ایرانی برای داستان‌ها، لطیفه‌ها، ضرب‌المثل‌ها و گفته‌ها و اشعار طنزآمیزی که در میان مردم کشور رایج است و به ادبیات عامه یا به اصطلاح فولکلور (Folklore) معروف است، به گونه‌های مجرد، تعریفی از کنایه، لطیفه، طعنه، هزل و ... آمده است اما حقیقت این است که طنز اگر چه همه این‌هاست ولی با هر یک از این موارد تفاوت‌ها و تباین‌هایی دارد (همان، ۱۳۸۰: ۴۲۲).

انواع نوشته‌های نثر کوتاه طنزآمیز عبارت‌اند از: طعنه (Sarcasm)، هجو (Lampoon)، متلک / هزل (Facetiae)، فکاهه (Humour)، و لطیفه. در این جا به ضرورت، توضیحاتی اجمالی درباره فکاهه و لطیفه ارائه می‌شود.

فکاهه (Humour)

در لغت به معنای خوشی و لاغ، مزاح برای انبساط نفس و در اصطلاح، سخنی خنده‌آمیز یا اثری است که موجب خندیدن می‌شود و در آن، هدف فقط خنداندن و شاد کردن است نه مطلبی دیگر. به عبارتی، فکاهه در کلیت خود شامل همه آثاری است که به نحوی در ساختار و مضمون آن‌ها، خاصیتی خنده‌آمیز، حضوری ملموس دارد. فکاهه بی‌دردترین شیوه مزاح و انبساط خاطر است که نه زشتی

و رکاکت «هزل» را دارد و نه بی‌پروایی و انتقاد جویی «هجو» را. هدف آن فقط خنداندن است و پیام ارزش‌مند طنز را هم ندارد. مهم‌ترین نکته در فکاهیات، کوتاه و موجز بودن آن‌هاست. (همان: ۲۹۴)

۱. لطیفه

تأنیث لطیف و در لغت، هر چیز نیکو، گفتار نرم، کلام مختصر در رعایت حسن و خوبی، نیکو و نغز، سخن باریک و خوش، چریک، خرد، نکته، دقیق و بذله است. فارسیان به معنی سخن نیکو استعمال کنند.

لطیفه‌ای است در آن لب که هیچ نتوان گفت

اگر دلم دهدی خلق را نمایم آن (فرخی)
لطیفه در اصطلاح عبارت است از نکته‌ای که آن را در نفوس تأثیری باشد؛ به نحوی که موجب انشراح صدر و انبساط قلب گردد و در کشف اللغات آمده است. لطیفه نزد سالکان، اشارتی که دقیق بود اما روشن شود از آن اشارت معنی‌ای در فهم، که در عبارت نگنجد. (دهخدا، ۱۳۷۷) در ادبیات به دو معنای نزدیک به هم است:

الف) شعری کوتاه و نغز را گویند که نکته‌ای لطیف در بردارد:
گفت من مستقسی ام آبم کشد
گرچه می‌دانم که این آبم کشد (مولوی)
گر تو قرآن بدین نمط خوانی
ببری رونق مسلمانی (سعدی)
ب) عبارتی کوتاه و نغز که به سبکی برجسته نوشته شده باشد و از اندیشه دقیق حکایت کند.

۲. داستان

در لغت و در زبان فارسی به معنای قصه، حکایت، افسانه و سرگذشت به کار رفته است اما در ادبیات به عنوان یک اصطلاح عام به شمار می‌آید که از یک سو شامل صور متنوع قصه می‌شود و از سوی دیگر انشعابات مختلف ادبیات داستانی



از قبیل داستان کوتاه، رمان، داستان بلند و دیگر اقسام این شاخه از ادبیات خلاق را در بر می‌گیرد. (داد، ۱۳۸۰: ۱۲۶)

در معنای خاص، داستان، نقل واقعه‌ای است که به نحوی تابع توالی زمانی باشد. (داد: همان)

در تقسیم‌بندی ادبیات داستانی (داستان) و در زیر شاخه قصه، شاخه‌های فرعی؛ اسطوره، حکایت اخلاقی، افسانه تمثیلی، افسانه پهلوانان و افسانه پریان را می‌بینیم. (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۲۵)

حکایت

در لغت: باز گفتن از چیزی، باز گفتن گفتاری راه سخن نقل کردن، قول کسی را گفتن، شباهت داشتن، نشان دادن از داستان، مطلب، قضیه، گزارش، سخن، گفتار، تکلم و حدیث.

سخن: حکایت بر مزاج مستمع گوی اگر خواهی که دارد با تو میلی افسانه:

جان شیرین خوش است و چون بشود از پس جان به جز حکایت نیست مطلب:

بدانم که گفت این حکایت به من که بوده‌ست فرماندهی در یمن (دهخدا، ۱۳۷۷)

در اصطلاح، از لحاظ ادبی نوعی داستان ساده و غالباً مختصر، واقعی یا ساختگی است که در میان مردم شهرت یافته است و نویسندگان و شاعران از آن برای ایضاح مطالب و مقاصد خود یا به منظور زیبایی و قوت بخشیدن به کلامشان سود می‌جویند. (رمجو، ۱۳۷۰: ۱۷۹)

با توجه به توضیحات یاد شده و بنا بر آنچه جمال میرصادقی در صفحات ۷۳ تا ۶۱ کتاب «ادبیات داستانی» آورده است، داستان با قصه و حکایت، تفاوت‌هایی کلی دارد که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

۱. ساختار داستان بر پی‌رنگ (رابطه علت و معلولی) استوار است اما حکایت و قصه، اغلب بدون پی‌رنگ است با پی‌رنگی سست دارد.

۲. در داستان به جای قهرمان‌سازی، شخصیت‌پردازی می‌شود؛ یعنی آدم‌ها به لحاظ خصوصیت فردی‌شان از یک‌دیگر شناخته می‌شوند اما در قصه و حکایت، قهرمانان نمونه‌ای کلی از خصلت‌های خوب یا بد را عرضه می‌کنند.

۳. آدم‌های داستان معمولاً آدم‌های عادی و واقعی هستند اما در قصه و حکایت معمولاً این‌گونه نیست.

۴. زمان و مکان داستان مشخص و معین است اما در قصه و حکایت معمولاً فرضی و تصویری است.

۵. در حکایت و قصه، حوادث و ماجراها از اصل اعجاب‌برانگیزی پیروی می‌کنند.

۶. معمولاً، محتوا و مضمون قصه‌ها مربوط به زمان‌های دور و جوامع از یاد رفته است. (داد: همان)

۳. درون‌مایه (مضمون)

در لغت تشکیل شده از «درون» به معنای داخل و میان، به اضافه مایه، معنای اصل هر چیز، مصدر و اساس، و در مجموع «درون‌مایه» به معنای اصل درونی هر چیز است. مضمون نیز در لغت به معنای در میان گرفته شده یا آنچه از کلام و عبارت مفهوم شود، است. (داد، ۱۳۸۰: ۱۳۱)

در ادبیات، درون‌مایه و مضمون عبارت از «فکر اصلی و مسلط در هر اثری است؛ خط یا رشته‌ای که در خلال اثر کشیده می‌شود و موقعیت‌های داستان را به هم می‌پیوندد» به عبارتی دیگر، «درون‌مایه هر اثری، جهت فکری و ادراکی نویسنده است نسبت به موضوع داستان» (همان: ۱۳۱)

درون‌مایه (مضمون) جوهر اصلی اثر ادبی است و فکر مرکزی و حاکم بر داستان را در بر می‌گیرد. (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۳۰۰)

درون‌مایه، همه عناصر داستان یا یک اثر ادبی را انتخاب می‌کند. این عناصر عبارت‌اند از: موضوع، شخصیت‌ها، عمل، پی‌رنگ و هر چیز دیگری که نویسنده برای عرضه داشت کل معنای مورد نظرش به کار می‌گیرد. درون‌مایه، هماهنگ کننده موضوع با شخصیت، صحنه و عناصر دیگر داستان است و جهت فکری و ادراکی نویسنده را نشان می‌دهد. از این نظر، درون‌مایه را به معنای کلی داستان تعبیر کرده‌اند؛ یعنی، فکر یا مجموعه افکاری که موضوع اساسی مورد نظر نویسنده را در نوشته یا داستان القا می‌کند و داستان را به سمت وحدت هنری سوق می‌دهد. (همان: ۳۰۰)

به عبارت دیگر، درون‌مایه یا مضمون، براینده معنوی داستان است و از این‌رو در پرورش و پرداخت آن، همه عناصر داستانی به نحوی دخالت دارند. این دخالت براساس هماهنگی، نظم و انسجام درونی میان عناصر داستان صورت می‌گیرد. در واقع، درون‌مایه هر نوشته، ثمره نظمی دقیق میان عناصر داستانی است که از این نظم به وحدت هنری تعبیر می‌شود. بنابراین، درون‌مایه گرچه زاینده وحدت هنری است، خود وحدت هنری نیست و به قولی نسبت آن با وحدت هنری مثل نسبت نور است با چراغ. گویی درون‌مایه چون پرتوی است که از چراغ وحدت هنری ساطع می‌شود.

(مستور، ۱۳۸۶: ۳۲)

با توجه به این تعاریف و توضیحات و بررسی ساختاری و محتوایی نمونه‌های «آورده‌اند که...» از کتاب‌های ادبیات فارسی مقطع متوسطه، مصداق حکایت، فکاهه و لطیفه‌اند. - حکایت‌ها دارای هدفی معمولاً اخلاقی هستند، ساختاری

نسبتاً مختصر دارند و معمولاً نویسندگان از آن‌ها برای بیان و ایضاح مقاصد یا زیبا کردن کلام و قوت بخشیدن به آن سود می‌جویند؛ مانند: آورده‌اند که...

طاووس عارفان، بایزید بسطامی، یک شب در خلوت‌خانهٔ مکاشفات، کمند شوق را بر کنگرهٔ کبریای او در انداخت و آتش عشق را در نهاد خود برافروخت و زبان را از در عجز و درماندگی بگشاد و گفت: «بار خدایا، تا کی در آتش هجران تو سوزم؟ کی مرا شربت وصال دهی؟» به سرش ندا آمد که بایزید، هنوز تویی تو همراه توست، اگر خواهی که با ما رسی، خود را بر در گذار و در آی. (کلیات سعدی، «مجالس پنج‌گانه»)^۱ در نمونهٔ بالا، تأکید بر «دوری از منیت و خودخواهی» به عنوان درون مایه و هدفی اخلاقی و تعلیمی، کاملاً مشهود است؛ بدون این‌که طنزی در میان باشد. پس این نمونه می‌تواند در حوزهٔ حکایت قرار گیرد.

فکاهیات صرفاً به قصد مزاح و انبساط نفس تألیف می‌شوند و فاقد پیام ارزش‌مند حکایت‌اند؛ مانند: آورده‌اند که...

به روزگار خسرو، زنی پیش بزرجمهر آمد و از وی مسئله‌ای پرسید و در آن حال بزرجمهر، سر آن سخن نداشت، گفت: «ای زن، این که تو همی پرسسی، من ندانم.» این زن گفت: «پس تو که این ندانی، این نعمت خدایان ما به چه چیز می‌خوری؟» بزرجمهر گفت: «بدان چیز که دانم، و بدانم که ندانم، ملک مرا چیزی نمی‌دهد. و باور نداری، بیا و از ملک بپرس تا خود بدان چه ندانم مرا چیزی همی دهد یا نه؟»

(قابوس‌نامه)^۲

این نمونه، که از قابوس‌نامه است - اثری که آن را جزء ادبیات تعلیمی می‌دانیم - درون مایه‌ای به جز «طنز» و آن هم به قصد مزاح و انبساط خاطر ندارد. پس فکاهه است و در حوزهٔ ادب غنایی می‌گنجد.

- ل مانند: آورده‌اند که...

گران جانی بی‌ادبی می‌کرد. عزیزی او را ملامت نمود. او گفت: «چه کنم؟ آب و گل مرا چنین سرشته‌اند.» گفت: «آب و گل را نیکو سرشته‌اند اما لگد کم خورده است!»

(لطایف‌الطوایف)^۳

در این نمونه، نکتهٔ مورد نظر نویسنده، «نبود تربیت اخلاقی» است که در سیطرهٔ درون مایه‌ای غالب و چیره به نام «طنز» مخفی مانده است.

نتایج بررسی نمونه‌های دیگر «آورده‌اند که...» کتب ادبیات فارسی متوسطه، نتایجی را به شرح زیر در سه حیطهٔ تفاوت‌های ساختاری و محتوایی حکایت با لطیفه و فکاهه، نمودهای کمی و برداشت‌های کیفی ارائه می‌دهد: (جداول در پیوست)

تفاوت‌های ساختاری و محتوایی حکایت یا لطیفه و فکاهه

۱. در حکایت، مقتضیات درونی نویسنده دخالتی ندارد؛ در حالی که در فکاهه و لطیفه، اصل بر ذهنیت نویسنده، غرض و هدف شخصی اوست.

۲. در حکایت، قصد نهایی نویسنده، توجیه هدفی اخلاقی است اما در فکاهه و لطیفه، معمولاً هدف، سرگرم کردن، خنداندن و جلب رضایت مخاطب است. (البته نکتهٔ نهفته در لطیفه را نباید نادیده انگاشت).

۳. فکاهه و لطیفه دارای طنزی راکنند و محدودیت زمانی و زندگانی دارند اما حکایت در سیر زندگی و نیز در متن آن جریان می‌یابد.

۴. در حکایت، نتیجه به شکل مستقیم به وسیلهٔ نویسنده اعلام می‌شود یا ارائهٔ حکایت به نحوی است که خواننده از متن داستان، نتیجه را درمی‌یابد اما این خصیصه در مورد فکاهه و لطیفه صادق نیست و اگر هم وجود داشته باشد، در سیطره درون مایه‌ای غالب، به نام «طنز»، قرار می‌گیرد.

۵. فکاهه و لطیفه بیش‌تر مبتنی بر جملات کوتاه‌اند و به همین دلیل، برخی از آن‌ها جنبهٔ مثل نیز می‌یابند اما حکایت چون از متن زندگی گرفته شده، معمولاً طولانی‌تر است.

۶. در حکایت، حلقه‌های حوادث به شکلی منطقی و واقعی جریان دارند اما در فکاهه و لطیفه، بر خلاف انتظار خواننده، ناگاه این حلقه پاره می‌شود و سیر منطقی حوادث تغییر می‌کند.

نتایج کیفی

۱. تمام «آورده‌اند که...» های ادبیات فارسی متوسطه، چنانچه درون مایهٔ «طنز» داشته باشند یا درون مایهٔ غالب آن‌ها «طنز» باشد، جزء فکاهه یا لطیفهٔ ادبی محسوب می‌شوند اما اگر درون مایه‌ای اخلاقی داشته باشند، جزء حکایت‌اند.

۲. فکاهه و لطیفهٔ ادبی را نظر به دخالت احساس، عاطفه و ذهنیت نویسنده در شکل‌گیری حلقهٔ پایانی آن، می‌توان در حوزهٔ ادب غنایی دانست و حکایات را هم به دلیل اهداف اخلاقی و آموزشی‌شان، جزء ادب تعلیمی.

۳. نمونه‌های موجود در محدودهٔ فکاهه و لطیفه، چنانچه صرفاً فکاهه باشند، زیرساختشان فقط جنبهٔ سرگرم کردن، خنداندن و انبساط نفس است اما اگر لطیفه باشند، زیرساخت آن‌ها حکایت یا قصه‌ای است که در سیر بیانی خود، حلقهٔ پایانی آن دگرگون شده است؛ به گونه‌ای که خواننده را غافل گیر می‌کند و همین غافل‌گیری است که او را می‌خنداند. پس خندهٔ ناشی از لطیفه، خنده‌ای متفاوت با خندهٔ برخاسته از فکاهه است. خندهٔ فکاهه به عمد و ساختگی است و صرفاً به قصد مزاح، اما خندهٔ لطیفه، معمولاً خنده‌ای است دردناک، با بار اخلاقی و تعلیمی نهفته و از این جهت هم، می‌توان گفت زیر ساخت لطیفه، حکایت است اما چون درون مایهٔ غالب، طنز است، نمود اخلاقی و تعلیمی آن کم‌تر می‌شود.



نکته‌ها

کامل از یک داستانک لطیفه‌وار است. البته نباید نادیده انگاشت که داستان‌های لطیفه‌وار دیگری نیز هستند که خصوصیتی نوعی دارند و در آن‌ها یک خصلت دیرپا و عمیق انسانی به نمایش گذاشته شده است. از این داستان‌ها به عنوان داستان‌هایی لطیفه‌وار تپیک نام می‌برند. از نمونه‌های بارز این‌گونه داستان‌های لطیفه‌وار می‌توان به داستان «کباب‌غاز» نوشته محمدعلی جمال‌زاده از کتاب ادبیات سال دوم دبیرستان اشاره کرد (همان: ۷۷).

همه نمونه‌های (آورده‌اند که...) در ادبیات پایه دوم دبیرستان، حکایت و در حوزه ادب تعلیمی‌اند. در پایه سوم انسانی، نمونه‌هایی (آورده‌اند که...)، مشابه کتب ادبیات سایر پایه‌های متوسطه وجود ندارد اما در یک درس (بیست و سوم) چند حکایت، فکاهه و لطیفه ادبی با عناوین مجزا گنجانده شده‌اند که کیفیت و کمیت آن‌ها نیز در جدول مربوطه، نشان داده شده است.

هرگاه لطیفه از نظر ساختاری و معنایی گسترش یابد و به حکایت یا داستانکی تبدیل گردد، آن را به عنوان قصه یا داستانک لطیفه‌وار می‌شناسند. در این صورت، نیز این قصه‌ها یا داستانک‌های لطیفه‌وار، همان اغراض و اهدافی را دنبال می‌کنند که لطیفه‌ها دارند؛ یعنی، بیش‌تر در جستجوی جلب اذهان مخاطبان و سرگرم کردن و انبساط خاطر آن‌ها هستند و به توالی منطقی حوادث توجهی ندارند. در واقع، داستان لطیفه‌وار هم‌چون لطیفه کم‌تر به نظم و وحدت هنرمندانه متکی است و بیش‌تر به حادثه استقلال یافته، مفرح و سرگرم‌کننده توجه می‌کند و بر خلاف ظاهر گول‌زننده‌اش، عمق چندانی ندارد. حادثه‌ای اتفاقی و استثنایی در محور داستان قرار می‌گیرد و داستان به پایانی غافل‌گیرکننده ختم می‌شود و چون مثل لطیفه یکی دو بار به شنیدن و خواندنش می‌ارزد، اگر تکرار شود، از لطف معنا و قدرت تأثیرش می‌کاهد (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۷۶).

همانند درس بیست‌و‌چهارم از کتاب ادبیات سال سوم دبیرستان رشته علوم انسانی، یا عنوان «تولد دیگر» که نمونه‌ای

پی‌نوشت

۱. برگرفته از کتاب ادبیات فارسی سال دوم دبیرستان، صفحه ۱۰۵.
۲. برگرفته از کتاب ادبیات فارسی سال اول دبیرستان، صفحه ۳۲.
۳. برگرفته از کتاب ادبیات فارسی سال سوم (عمومی)، ص ۱۱۰.

منابع

۱. داد، سیما؛ فرهنگ اصطلاحات ادبی، انتشارات مروارید، چ ۴، ۱۳۸۰.
۲. دهخدا، علی‌اکبر؛ لغت‌نامه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
۳. رزمجو، حسین؛ انواع ادبی، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۰.
۴. رستگار فسایی، منصور؛ انواع نثر فارسی، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۰.
۵. مستور، مصطفی؛ مبنای داستان کوتاه، نشر مرکز، چ ۱، ۱۳۸۳.
۶. میرصادقی، جمال؛ ادبیات داستانی، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۶.
۷. ادبیات فارسی سال‌های اول و دوم متوسطه، ۱۳۸۷.
۸. ادبیات فارسی سال سوم متوسطه، رشته علوم انسانی، ۱۳۸۷.
۹. ادبیات فارسی سال سوم متوسطه، رشته‌های غیر علوم انسانی (تجربی و ریاضی و فیزیک)، ۱۳۸۷.